

فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، سال ۲۹، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۳، شماره پیاپی ۱۱۴

دکتر زهرا احمدی پور، دانشیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس

دکتر احسان لشگری، استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه یزد

Z. Ahmadypour
E. Lashgari

E-mail: ehsanlashgari80@yahoo.com

شماره مقاله: ۹۶۶

صص: ۴۰-۲۹

ووصول: ۹۲/۲/۱۶

پذیرش: ۹۲/۱۲/۸

فلسفه جغرافیایی تداوم رقابت در روابط بین الملل پس از جنگ سرد

چکیده

پس از پایان جنگ سرد، دیدگاه‌های مختلف و متفاوتی درباره ماهیت و چگونگی ادامه رقابت در روابط بین الملل مطرح گردید. پاره‌ای از اندیشه‌ورزان این حوزه بر این اعتقاد بودند که با پایان گرفتن رقابت‌های ایدئولوژیک در سطح کلان و سیطره غیرقابل هم‌آورد لیبرالیسم، دیگر مبنایی برای ادامه رقابت مابین کشورها و بلوک‌های قدرت وجود ندارد و جهان از این زمان به بعد دست کم در سطح کلان، دوره‌ای از صلح لیبرالی را تجربه خواهد کرد. در نقطه مقابل، گروهی دیگر از متفکران بر این اعتقاد بودند که سرشت ذاتی انسان و فضای جغرافیایی، به عنوان مکان و محل زیست انسان، به گونه‌ای است که به صورت مبنایی عامل رقابت را میان گروه‌های متشکل انسانی و حکومت‌ها بازتولید خواهد نمود و در فرایندهای تاریخی تنها ممکن است که شکلواریه‌های رقابت در زمان‌های مختلف دچار تغییر گردد. بر این مبنا در این مقاله کوشش شده است با رویکردی توصیفی-تحلیلی، فلسفه جغرافیایی تداوم عامل رقابت در روابط بین الملل تبیین و شکلواریه‌های روبنایی آن بررسی گردد. یافته‌های پژوهش بیانگر آن است که به طور کلی کالبد جغرافیای سیاسی جهان حایز شرایطی است که به عنوان یک عامل زیرساختی در روابط بین الملل، عامل رقابت را در زمان‌های مختلف مابین کشورها و بلوک‌های قدرت بازتولید خواهد نمود.

واژه‌های کلیدی: رقابت، جغرافیا، قدرت، روابط بین الملل

مقدمه

پس از جنگ سرد برخی از اندیشه‌ورزان روابط بین الملل این نظریه را مطرح نمودند که تحول تاریخی پس از جنگ سرد، بروز نزاع و تعارض را میان جوامع و حکومت‌ها منسوخ کرده است. به عبارت بهتر، با پایان رقابت‌ها و تعارضات ایدئولوژیک در جهان، حکومت‌ها و جوامع انسانی دوره‌ای پایدار از صلح لیبرالیستی را تجربه خواهند کرد. در نظر آنها مفهوم رقابت مابین حکومت‌ها، مفهومی پیشینی و برگرفته از فرایندهای تاریخی-ایدئولوژیک متفاوت در جوامع گوناگون بوده است که محصول آن رقابت‌های بی‌پایان در ادوار مختلف تاریخی بوده است (Doyle, 1986). در نظر آنها پایان یافتن رقابت‌های ایدئولوژیک در سطح کلان و سیطره مطلق ایدئولوژی لیبرال سرمایه داری در قالب مفهوم جهانی شدن، بازتولید هنجارها و ساختارهای مشترکی را در جوامع و حکومت‌های گوناگون در پی خواهد داشت و این مسأله سبب زیر سؤال رفتن و لرزان شدن زیربنای فلسفی رقابت در جهان خواهد شد.

در نقطه مقابل، عده‌ای دیگر از متفکران روابط بین الملل با این نظریه مخالفت ورزیده، مفهوم رقابت را عنصری بنیادین و پایدار در روابط بین حکومت‌ها و قدرت‌ها می‌دانند. نقطه مبنایی و کلیدی نظریه آنها این است که از آنجا که در سطح روابط بین الملل قدرت برتر و غایی برای حل تعارضات میان حکومت‌ها وجود ندارد (Waltz, 1964: 45) تعارض و رقابت به مثابه عنصری پایدار همچنان وجود خواهد داشت؛ ضمن اینکه مصادیق تاریخی اتفاق افتاده پس از جنگ سرد نیز تا اندازه زیادی این نظریه را تأیید می‌کند.

بر این مبنا، در طول سالیان گذشته همواره این پرسش مطرح بوده که با توجه به ادامه رقابت‌ها و تعارضات در سطح روابط بین الملل پس از جنگ سرد چه عامل فلسفی و بنیادینی در اهداف عینی و غیرعینی حکومت‌ها وجود دارد که به رغم دگرگونی‌های بسیار، دائماً رقابت را میان حکومت‌ها بازتولید می‌کند؟ فلسفه جغرافیایی کالبد گیتی به گونه‌ای است که به جهت پراکندگی ناموزون مواهب جغرافیایی به صورت ذاتی رقابت را در درون خود به اشکال گوناگون و در طی ادوار مختلف بازتولید می‌نماید؛ ضمن اینکه تفاوت‌ها و تمایزات طبیعی و انسانی دو حوزه جغرافیایی بری و بحری نیز در تداوم رقابت تأثیر دارد.

مبانی نظری

مفهوم رقابت در روابط بین الملل

نظریه‌های روابط بین الملل در رابطه با مفهوم رقابت را در یک نگاه کلی به دو گروه اصلی واقع‌گرا^۱ و آرمان‌گرا^۲ تقسیم می‌کنند. نظریه پردازان واقع‌گرا جهان را آنچنان که هست می‌پذیرند و به دنبال برقراری اصول اخلاقی مورد نظر خود در روابط بین الملل نیستند و با تأکید بر تفاوت میان خیر سیاسی و خیر اخلاقی، آئینه تمام‌نمای حوادث تاریخی را تلقی از سیاست به عنوان مبارزه قدرت می‌دانند (مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۱۳). در مقابل، آرمان‌گرایان امکان بروز هماهنگی میان منافع حکومت‌های مختلف را امکان‌پذیر می‌دانند و بر تعمیم فرایندهای اخلاقی و حقوقی به سطح روابط بین الملل تأکید دارند. در نظریه لیبرالیسم، این گونه استدلال می‌شود که نظام اقتصادی لیبرال موجب اتخاذ سیاست خارجی صلح طلب و رفتارهای مسالمت‌آمیز خواهد شد و با جهانی شدن ایدئولوژی لیبرالیسم که بهترین نظام فکری است که بشر تاکنون به آن دست یافته؛ تفاوت‌های ناشی از فرهنگ و منازعات فرهنگی از میان خواهد رفت (Fukuyama, 1992: 86). این در حالی است که پس از جنگ سرد همواره سطوح اصلی مباحثه در سیاست کشورها و قدرت‌ها معمولاً مناظره میان آرمان‌گرایان و واقع‌گرایان بوده است. در این مناظره، اختلاف بنیادین بر سر سرشت نظام بین الملل و انگیزه‌های رفتار حکومت‌ها در آن بوده است. آرمان‌گرایان بر این اعتقادند که با ایجاد نهادهای بین‌المللی و جایگزین ساختن مشارکت عمومی در سیاست خارجی، می‌توان به صلح و امنیت بین‌المللی دست یافت. در مقابل، واقع‌گرایان بر همیشگی بودن رقابت و عدم امکان ریشه کن کردن آن در حوزه روابط بین الملل تأکید دارند و تعارض منافع میان حکومت‌ها را ذات و سرشت ساختار روابط بین الملل می‌دانند (Maghroori, 1982: 34)

1 - Realist

2 - Utopianism

واقع گرایان بر این باورند که نظام بین الملل ذاتاً آنارشیک است؛ یعنی فاقد اقتدار مرکزی است و این ویژگی وجه تمایز آن با جامعه داخلی است (Morgenthau, 1985: 243) و این مسأله در تمامی زمان‌ها صادق بوده است و رقابت و تعارض را در این نظام در بهترین حالت فقط می‌توان کاهش داد (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۷۲). از نظر تاریخی ماکیاولی را نخستین واقع‌گرا در شناخت شناسی روابط بین قدرت‌های جهانی می‌دانند. در نظر او سیاست در حوزه روابط بین‌الملل تابع اخلاق نیست، بلکه در این فضا اخلاق تابع سیاست است و با اینکه ماکیاولی اهمیت اخلاق را درک می‌کند؛ اما به نظر او در جایی همانند ساختار بین الملل که اقتدار مؤثر وجود ندارد؛ اخلاقیات نمی‌توانند مؤثر باشند و به عبارت دیگر در این عرصه اخلاق بر ایند قدرت است (Carr, 1964: 76). هگل نیز که پیش از هر فیلسوف دیگری جایگاه قدرت را مهم می‌شمارد، در شکل‌گیری تفکرات اندیشمندان اولیه جغرافیایی-سیاسی؛ نظیر راتزل تأثیر زیادی داشته است. به باور او مهمترین وظیفه یک حکومت حفظ خود است (Dougherty and Pfaltzgraff, 1971: 68). در نظر آنها مفهوم منافع ملی حکومت‌ها «جوهره سیاست» در عرصه روابط بین الملل تلقی می‌شود که مفهوم ذاتی آن کمتر تحت تأثیر زمان قرار می‌گیرد. در عین حال، نوع منافی که عمل سیاسی را در یک دوره خاص تاریخی تعیین می‌کند، وابسته به زمینه سیاسی و فرهنگی است که سیاست خارجی در چارچوب آن تدوین می‌شود (Morgenthau, 1985: 33-34).

بدیهی است مستندات و مصادیق اتفاق افتاده پس از جنگ سرد؛ شکست عملی دیدگاه آرمان‌گرایان را در تحلیل وضعیت ساختار روابط جهانی نمایان می‌سازد. جاذبه تقریباً بی‌بدیل مکتب واقع‌گرا به علت نزدیکی آن با عملکرد سیاستمداران در عرصه روابط بین الملل و همچنین، نزدیکی با فهم متعارف از سیاست بین‌الملل است و استدلال‌های نظری مکتب واقع‌گرایی دارای پشتوانه مصادیقی متعدد در تاریخ است (افتخاری، ۱۳۸۷: ۴۹). بنابراین، در دیدگاه واقع‌گرایان از آن‌جا که بر عکس سطوح ملی و درون‌کشوری امکان انحصار قدرت در سطح جهانی در یک هژمون واحد وجود ندارد، بنابراین، به صورت طبیعی و متأثر از تکثر منابع قدرت آفرین، رقابت به صورت بنیادین میان قدرت‌ها و کشورها وجود خواهد داشت (قوام، ۱۳۸۸: ۸۱).

نکته کلیدی در نظر واقع‌گرایان این بود که راه حل نهایی برای از بین بردن رقابت در عرصه روابط بین الملل وجود ندارد و آنچه تاکنون ساری و جاری بوده، رقابت مبتنی بر «منافع» قدرت‌ها و کشورها بوده است (Spanier, 1990: 11). در این راستا، حصول منافع ملی در طول تاریخ به مثابه نقطه عزیمت رقابت بین قدرت‌ها در عرصه روابط بین الملل شناخته شده است و از آنجایی که دستیابی به امتیازات ژئوپلیتیک عینی‌ترین و ملموس‌ترین منافع یک کشور محسوب می‌گردد، از این رو، مسیر دستیابی به منافع ملموس و عینی از مسیر رقابت‌های ژئوپلیتیک عبور می‌کرده است (Griffiths, 1999: 24)؛ زیرا ژئوپلیتیک در واقع راه و روش دستیابی به منافع ملموس جغرافیایی را پیش پای سیاستمداران قرار می‌دهد و بدیهی است که اساس و زیربنای سیاست خارجی کشورها و قدرت‌ها معطوف به سیاست‌های ژئوپلیتیک آنهاست. بنابراین، توجه به ویژگی‌ها و ملاحظات ژئوپلیتیک مناطق جغرافیایی سبب خواهد شد که سیاستمداران در اتخاذ خط مشی‌های بین‌المللی از واقع‌بینی لازم برخوردار شوند و اهداف و منافع خود را متناسب با تغییر توانمندی‌های ژئوپلیتیک خود تعقیب نمایند (اطاعت، ۱۳۸۵: ۱۶). از سوی دیگر، از آن‌جا که حاکمیت کشورها و قدرت‌ها در جغرافیای سیاسی در غالب موارد به شکل سرزمینی تعریف می‌شود؛ بنابراین، به صورت بنیادین، تحصیل قدرت و منافع بیشتر توسط کشورها و قدرت‌ها به چگونگی اتخاذ سیاست‌های مناسب ژئوپلیتیک از سوی آنها بستگی

دارد؛ چرا که ژئوپلیتیک به عنوان دانش کسب قدرت و گسترش حوزه نفوذ، دیدگاه لازم برای چیره شدن بر رقیب را در عرصه های مختلف؛ بویژه در زمینه جغرافیایی برای سیاستمداران فراهم می آورد (حافظ نیا، ۱۳۸۵: ۱۴). بنابراین، همانگونه که قبلاً ذکر شد، اگرچه ظرف دو دهه گذشته جنگ و خشونت سازمان یافته و بویژه ایدئولوژیک به نحو چشمگیری کاهش یافته است (Garr and Monty and Marshall, 2005: 34)؛ لیکن این به معنی زوال وجود رقابت بویژه میان قدرت ها در جهان امروز نیست؛ زیرا طبیعت فطری حکومت و انسان بدون تغییر است و در سیاست بین الملل نیز تنها اشکال رقابت در طول زمان تغییر می کند (دوئرتی و فالکتراف، ۱۳۸۵: ۵۱۶).

یافته های پژوهش

الف) بنیادهای جغرافیایی تداوم رقابت در روابط بین الملل

به طور کلی، در ذات و ساختار جغرافیای سیاسی جهان، ویژگی ها و واقعیت های عینی نهفته است که به صورت بنیادین منطق رقابت را فی ما بین کشورها و قدرت ها ترویج می دهد و مبتنی بر در روابط بین الملل است. به طور کلی، از دیدگاه ژئوپلیتیک، برای تحقق رقابت وجود چند عامل لازم است: ۱- وجود دو یا چند حکومت یا قدرت مستقل؛ ۲ - وجود روابط رقابت آمیز میان آنها بر سر دستیابی یا بهره مندی از یک موهبت جغرافیایی (می یر، ۱۳۷۱: ۴۳). از نگاه ژئوپلیتیک، رقابت نوعی ستیزه گروهی در سطح روابط بین الملل است که مستلزم وجود حکومت ها، قدرت ها و یا سازمان های شبیه به حکومت است و بسته به شرایط تکامل تاریخی در طی زمان اشکال مختلفی به خود می گیرد (ازغندی و روشندل، ۱۳۸۸: ۵۷).

در همین راستا و در طول تاریخ دو زمینه اصلی جغرافیای طبیعی - انسانی زمینه ساز تداوم رقابت وجود پایدار قلمروهای جغرافیایی دریایی و قاره ای است. این قلمروها در طول تاریخ حوزه هایی را برای توسعه ساختارهای ژئوپلیتیکی متمایز ارائه می دهند. تمدن ها، فرهنگ ها و نهادهای سیاسی که در این زمینه تکامل یافته اند نیز به طور کلی دیدگاه های ژئوپلیتیک متمایزی را به ذهن متبادر می کنند (کوهن، ۱۳۸۷: ۷۸). زمینه های دریایی به واسطه داشتن سواحل از طریق رودخانه ها به دریای آزاد راه دارند. بخش عظیمی از ساکنان این مناطق از آب و هوای معتدل و باران کافی برخوردار بوده و به علت نبود موانع فیزیکی داخلی، از سهولت تماس با بخش های دیگر جهان سود می برند. در چنین زمینه های تجاری، مهاجرت رشد کرده و موجب تنوع نژادی، فرهنگی و زبانی مردمان آنجا شده است. این مناطق همچنین با رشد فزاینده فرایند تخصصی شدن مواجه شده اند. در عین حال، نظام های تجاری برخاسته از این تخصصی شدن پیامدهای لیبرالی شدن سیاسی را تجربه کرده اند (همان: ۷۹).

زمینه های قاره ای از ویژگی آب و هوای سخت و دوری از دریاهای آزاد برخوردارند. چنین زمینه هایی غالباً به دلیل موانع فیزیکی همچون کوه ها، بیابان ها و فلات های مرتفع یا مسافت های طولانی، از فقدان تعامل زیاد با دیگر بخش های جهان رنج می برند. به لحاظ تاریخی اقتصاد آنها بیشتر از اقتصادهای بحری خودکفا بوده، ولی در همان حال نظام های سیاسی آنها کمتر تحت تأثیر ایده ها و تحولات خارجی بوده و گرایش به نظام های بسته و اتوکراتیک در آنها بیشتر دیده می شود. مناطق قاره ای مدت های مدیدی پس از مناطق دریایی به شهری شدن و صنعتی شدن روی آوردند. این

عقب ماندگی^۳ در دوران کنونی پسا صنعتی نیز همچنان ادامه دارد (کوهن، ۱۳۸۷: ۷۹). در همان حال که مناطق دریایی با تولید و اشاعه تکنولوژی‌های برتر پیشرفت سریعی داشته اند، بسیاری از مناطق قاره‌ای تا حد زیادی همچنان در سطح روستایی باقی مانده یا دارای پایگاه‌های صنعتی ضعیف‌تری هستند. این حوزه که امروزه به اسم حوزه قاره‌ای اوراسیا شناخته می‌شود، حوزه ای درون محور^۴ و کمتر تأثیرپذیر از سوی نیروهای اقتصادی خارجی و تماس‌های فرهنگی است. تا اواسط قرن بیستم، شیوه‌های مهم حمل و نقل عبارت از شیوه‌های زمینی و رودخانه‌ای داخلی بود. ماهیت خودکفایی اقتصادی، ورود دیر هنگام به عصر صنعتی و فقدان دسترسی دریایی به منابع جهانی، همگی به ایجاد نظام‌ها و جوامع بسته سیاسی کمک کرد. اشکال فوق العاده متمرکز و مستبدانه حکومت در این دوران نیز بستر مناسبی برای ظهور کمونیسیم و دیگر اشکال استبداد در این حوزه فراهم کرد. اگرچه امروزه تکنولوژی توانسته است تا اندازه‌ای ناکامی‌های جغرافیایی را جبران کند؛ لیکن در حوزه قاره‌ای اوراسیا که به لحاظ جغرافیایی روسیه و چین در کانون آن قرار دارند این ذهنیت تاریخی همچنان وجود دارد. از سوی دیگر، در این حوزه منابع و بنیادهای زیستی، نظیر: آب شیرین، خاک حاصلخیز و... غالباً دارای پراکنش نامتوازن و نامتناسب بوده و همین عامل زمینه ساز ذهنیت متمرکز قدرت در این حوزه شده که همچنان هم این مسأله مشهود است.

البته، وجود رقابت در ساختار ژئوپلیتیک جهانی تأثیر ظریف‌تری نیز بر اهداف کشورها و قدرت‌ها دارد. هر ساختار ژئوپلیتیک، بنابر روند تکوین تاریخی خود دارای ارزش‌ها یا آموزه‌هایی است که فراتر از ارزش‌های ملی یا محلی عنصر رقابت را میان کشورها و قدرت‌ها رواج می‌دهد؛ برای مثال، در قرن هیجدهم آموزه حق الهی و ارزش‌های مربوط به اقتدار سلطنتی که همراه آن بود، از سوی اکثر کشورها پذیرفته شده بود (Holsti, 1988: 350).

همچنین در اواخر قرن نوزدهم ایجاد امپراتوری، هدف ملی مشروعی بود که به جهت ازدیاد نفوذ بین‌المللی، نیل به پادشاهی اقتصادی و افزایش اعتبار کشور به افزایش رقابت دامن می‌زد؛ اما امروزه دیگر نه حفظ اقتدار سلطنتی تولید رقابت می‌کند و نه ایجاد امپراتوری؛ بر عکس، اکنون یکی از انگیزه‌های تولید رقابت، دستیابی به پیشرفت‌های اقتصادی است که یکی از زیربناهای آن نیز دسترسی مطمئن به منابع و زیرساخت‌های جغرافیایی است که بدیهی است بدون وجود آنها هدف غایی پیشرفت اقتصادی در هیچ جامعه‌ای محقق نخواهد شد. از این رو، همچنانکه ذکر شد، قطعاً مابین حوزه‌های برّی و بحری به جهت تفاوت ذاتی و بنیادی، رقابت به گونه‌ای فزاینده وجود دارد. در این راستا، امروزه در راستای رقابت‌های ژئوپلیتیک، مواهب ژئواکونومیک از اهمیت بسزایی برخوردار شده و زیربنای توانمندی اقتصادی حکومت‌ها را تشکیل می‌دهد. بنابراین، در زمان حاضر اگر یک قدرت بتواند در حد کفایت به این مواهب ژئواکونومیک دسترسی داشته باشد، می‌تواند برای خود نفوذی هرژمونیک ایجاد نموده و سایر کشورها را نیز بسته به حوزه نفوذ خود به همکاری وادار نماید (Krasner, 2000: 67).

از این رو، بخش مهمی از ارزیابی راهبردی نوین قدرت‌ها در دو حوزه برّی و بحری پس از جنگ سرد نیز بر این مبنا استوار است که آنها را به ادامه بهره‌مندی از منابع در دسترس که برای اقتصاد آنها ضروری است، مطمئن سازد. این منابع در دو گروه اصلی و عمده قرار می‌گیرند که عبارتند از: منابع مولد انرژی و منابع معدنی. در بین منابع مولد انرژی، نفت

3 -lag

4 -Inner Oriented

امروزه از موقعیت ویژه‌ای برخوردار است. این امر به علت فراورده‌های روز افزون نفت است و تاکنون از نظر تکنولوژیک هیچ ماده‌ی جایگزینی برای آن شناخته نشده و به همین علت است که امروزه این ماده به همراه سایر سوخت‌های فسیلی، بخش مهمی از طرح ریزی‌های ژئوپلیتیک قدرت‌ها را تشکیل می‌دهد (عزتی، ۱۳۸۴: ۹۵) و در زمان حاضر استراتژی ژئوپلیتیکی قدرت‌های بزرگ شامل شرح وظایف آنها در مناطقی است که با نفوذ جغرافیایی و نظارت بر آنها بتوانند منافع کلان خود را محقق کنند (عزتی و بیات، ۱۳۸۴: ۶۷).

ب) مصادیق جغرافیایی ادامه رقابت در روابط بین الملل پس از جنگ سرد

همان گونه که گفته شد، منابع جغرافیایی تولید رقابت به عنوان عامل زیربنایی، در طول تاریخ سبب بازتولید ساختارهای ژئوپلیتیک در روابط بین الملل به عنوان یک عامل روبنایی گردیده است که پس از جنگ سرد نیز این روند میان قدرت‌های حوزه برّی و بحری ادامه داشته است و در موارد زیر به برخی از مهمترین این ساختارها و فرایندها پس از جنگ سرد اشاره می‌گردد:

۱ - از مصادیق مهم ادامه رقابت در جهان پس از جنگ سرد، ادامه سیاست‌های موازنه قدرت^۵ مابین کشورها و بلوک‌های قدرت است. موازنه قدرت در معنای عام آن به وضعیتی اشاره می‌کند که در آن قدرت به شکلی متوازن بتواند در میان چند کشور توزیع گردد (Morgenthav, 1985: 187) تا از این طریق امنیت در حوزه روابط بین الملل تأمین شود؛ به عبارت دیگر، از منظر فلسفی بدون تولید قدرت موازی از سوی بازیگران رقیب و تحرک استراتژیک نمی‌توان به ثبات در نظام بین الملل نایل آمد و شرایط بی‌ثباتی غالباً ناشی از عدم موازنه قدرت بین بازیگران جهانی است (Buzzan; 1998: 160).

بر اساس نظریه موازنه قوا، از آنجاکه هدف اصلی بازیگران نظام بین‌الملل، افزایش قدرت خود یا کاهش برای رسیدن تعادل یا موازنه است، راهبردهای جغرافیایی اتخاذ شده در این زمینه نیز بر مبنای همین هدف شکل گرفته و به خودی خود سبب تداوم فلسفه ذاتی رقابت می‌گردد. بنابراین، از منظر فلسفی اگر توان نسبی قدرت‌های جهانی در نظام بین‌الملل تغییر زیادی نکند و یا تغییر به گونه‌ای باشد که توزیع قدرت نسبی دگرگون نشود، نظام در حالت تعادل باقی می‌ماند و فلسفه رقابت شکل نخواهد گرفت؛ اما تحولات داخلی و بین‌المللی موجب ایجاد چنین تغییراتی در وزن ژئوپلیتیک کشورها می‌گردد و در نتیجه با تغییر وزن و قدرت ملی کشورها، ویژگی سیالیت جزو خصوصیات ماهوی و ذاتی نظام بین‌الملل قلمداد می‌گردد.

۲ - از سوی دیگر، در عالم اقتصادی بهبود وضعیت یک فرد الزاماً مستلزم افول وضعیت دیگری نیست؛ اما در روابط بین‌الملل قدرت همیشه امری نسبی است؛ یعنی افزایش قدرت یک دولت مستلزم کاهش قدرت طرف دیگری است (مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۱۲۴). به عبارت بهتر، از منظر سیستمی تولید قدرت باید در نهایت به حفظ تعادل آن ساختار بینجامد و بر این مبنای ظهور قدرت در یک سوی این شبکه، مترداف با کاهش قدرت در سوی دیگر آن است (نبوی، ۱۳۸۷: ۲۲۲). در نتیجه، از این منظر روابط بین‌الملل بازی با حاصل جمع صفر خواهد بود و به دلیل همین نسبی بودن قدرت است که

دولت‌ها درگیر بازی بی‌پایانی برای بهبود یا حفظ مواضع قدرت خود هستند و در این راه از نهادها و رژیم‌های بین‌المللی نیز استفاده می‌کنند. بدیهی است هر چقدر قدرت یک حکومت افزایش یابد، به‌طور طبیعی این مسأله به سیاست‌های خارجی توسعه طلبانه تری منجر می‌شود (Zakaria, 1998: 9).

۳- از سوی دیگر، آناژشی موجود در روابط بین‌الملل، حکومت‌ها را وادار می‌سازد قدرت و نفوذ جغرافیایی خود را به حداکثر برسانند؛ زیرا در این ساختار، امنیت حکومت‌ها در عرصه‌های مختلف قطعی نیست و این فقدان وجود احساس امنیت پایدار در ساختار ژئوپلیتیک جهانی، سبب می‌گردد که دولت‌ها بکوشند با به حداکثر رساندن قدرت و نفوذ خود امنیت خویش را به حداکثر برسانند (Taliaferro, 1999: 87) و این مسأله نیز به صورت ذاتی رقابت آفرین است. به عبارت بهتر، در نتیجه تغییرات - اقتصادی تکنولوژیک و سایر تحولات، منافع کنشگران و موازنه قدرت میان آنها دائماً دگرگون می‌شود. از این رو، می‌کوشند که در این فضای جغرافیایی رقابت‌آمیز ساختار موجود را به گونه‌ای که به نفع آنها باشد، تغییر دهند و ساختار تغییر یافته، حاصل بازتاب توزیع جدید قدرت و منافع کنشگران خواهد بود (Gilpin, 1981: 76).

۴- بر پایه این موارد می‌توان اذعان کرد که، تشکیل اتحادیه‌های سیاسی - اقتصادی بر مبنای مناطق و حوزه‌های جغرافیایی، یکی از مصادیق اصلی در نظام موازنه قدرت در ساختار ژئوپلیتیک چند قدرتی و نقض صریح ایستایی و نفی رقابت در حوزه روابط بین‌الملل است. در چنین ساختاری تشکیل اتحادیه‌ها، برای افزودن بر قدرت یک بلوک قدرت از طریق هم‌افزایی قدرت سایر کشورها در جهت رسیدن به یک هدف ژئوپلیتیک مشترک و بنا بر مقتضیات زمان و مکان صورت می‌گیرد. بدیهی است اگر پس از جنگ سرد نظام جهان شمول و سلسله‌مراتبی مطلق شکل گرفته بود دیگر جایی برای تشکیل اتحادیه‌های منطقه‌ای و تلاش در جهت برقراری موازنه قدرت وجود نداشت و این مسأله نافی تشکیل اتحادیه‌ها و ظهور رقابت‌ها در عرصه بین‌الملل می‌بود؛ درحالی که پس از جنگ سرد شاهد قوام و تکوین هرچه بیشتر این ائتلاف‌های منطقه‌ای هستیم و بدیهی است تشکیل این اتحادیه‌ها حاصل ایجاد موازنه مابین بلوک‌های قدرت در بهره‌مندی از عوامل جغرافیایی است. بنابراین، توجه به این واقعیت‌های جغرافیایی نشان می‌دهد که ساختار نظام ژئوپلیتیک جهان به گونه‌ای است که به هیچ قدرتی امکان نمی‌دهد که قدرت خود را آنچنان افزایش دهد که یک رابطه سلسله‌مراتبی مطلق در جهان ایجاد شود. از این رو، اگرچه ممکن است رقابت بین قدرت‌ها از نظر نظامی کاسته شده باشد؛ لیکن رقابت در زمینه‌های دیگر؛ بویژه در زمینه اقتصادی همچنان می‌تواند زمینه‌ساز رقابت‌های راهبردی باشد؛ برای نمونه، تصور غالب پس از جنگ سرد این بود که چین و روسیه نیز به سوی نظام لیبرالیستی حرکت خواهند کرد و در سیر تکامل تاریخی خود به ژئوپلیتیک لیبرالیستی خواهند پیوست؛ لیکن امروزه به عناوین مختلف نظام لیبرالیستی غربی با مخالفت و مقاومت چین و روسیه روبه‌رو می‌گردد و ایالات متحده و غرب همچنان با رقبای ژئوپلیتیک سرسختی همچون چین و روسیه روبه‌رو هستند (Kagan, 2006: 7).

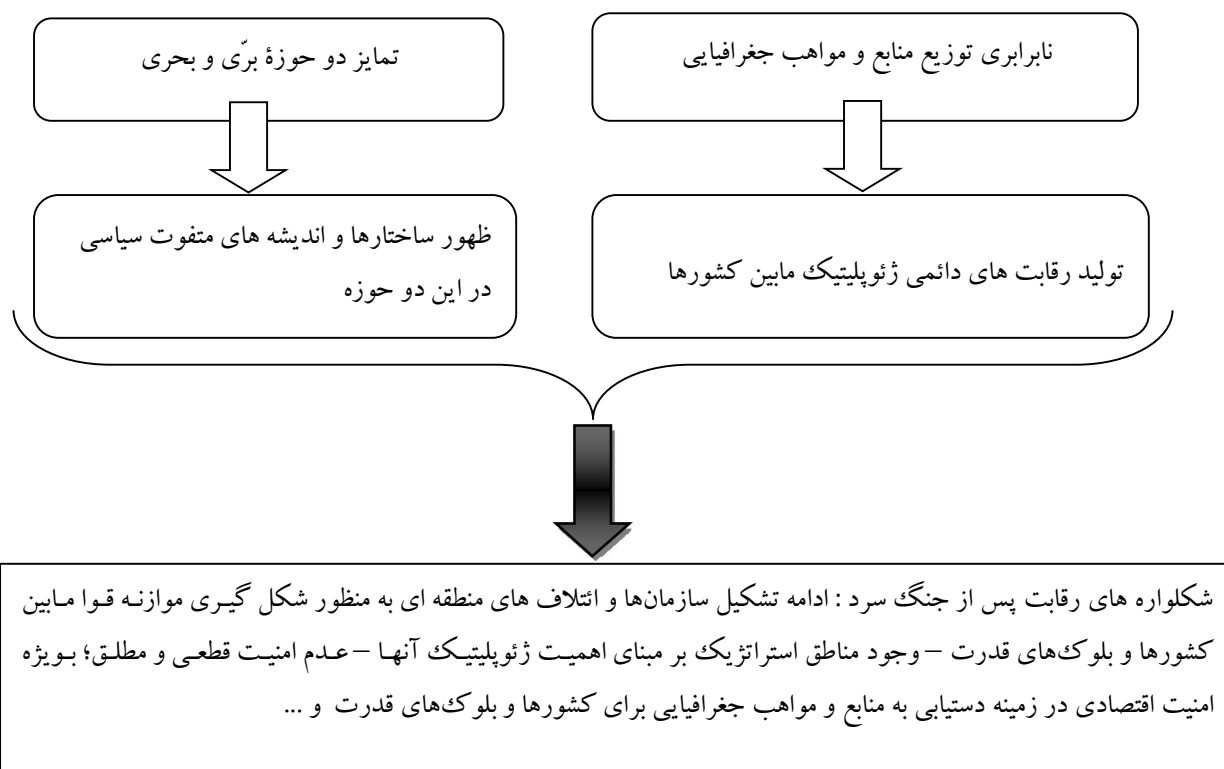
۵- توجه به نظریات بسیاری از اندیشمندان ژئوپلیتیک نشان می‌دهد که شناسایی مناطق مهم و استراتژیک جهان در جهت کسب قدرت، مبین جوهر ذاتی تمامی پارادایم‌ها و نظریات اندیشمندان ژئوپلیتیک است و در این راه جزء مهمی از تئوری‌های آنان نیز به شناخت مناطق جغرافیایی کلیدی جهان اختصاص داشته است؛ برای نمونه، زیربنای اصلی تئوری‌های ژئوپلیتسین‌هایی، همچون: مکیندر، اسپایکمن، سورسکی، ماهان و... به معرفی و شاخص‌یابی مناطق کلیدی

جهان معطوف شده بود و هر کدام از آنها با توجه به یک سری از شاخص ها حکم به استراتژیک بودن یک نقطه از جهان می دادند که این مسأله در زمان حاضر نیز همچنان وجود دارد. متخصصان جغرافیای سیاسی همواره در طول تاریخ دولتمردان را به تسلط و در اختیار گرفتن مناطق مهم دنیا ترغیب می کردند تا از این طریق اسباب برتری آن کشورها را بر سایرین فراهم کنند. این تجویز متخصصان جغرافیای سیاسی در قرن بیستم تنها منحصر به عرصه نظر نبوده و در موارد بسیاری مصداق عملی به خود گرفته است. نکته اصلی اینجاست که در زمان حاضر و پس از جنگ سرد نیز تداوم رقابت قدرت های جهانی در اطراف برخی از مناطق استراتژیک جهان قابل مشاهده است و همچنان مفهوم مناطق استراتژیک جهان از پویایی لازم برخوردار است و این شاخص نیز دلیل روشنی دیگری از ادامه رقابت مابین بلوک های قدرت است و توصیه های ژئوپلیتسین ها برای تفوق بر این مناطق در قالب آراء و توصیه های مختلف به سیاستمداران همچنان ادامه دارد.

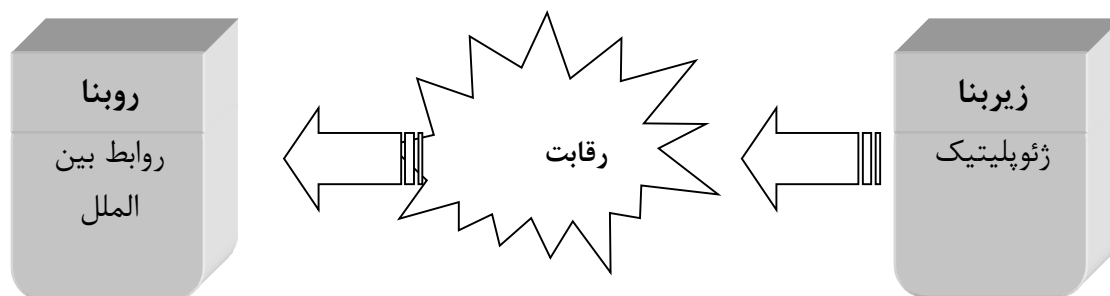
تجزیه تحلیل

همان گونه که گفته شد، مطالعه تحولات و ادوار مختلف تاریخ جوامع بشری نیز نشان می دهد که رقابت و منازعه، زیربنای اصلی شکل گیری تحولات بین الملل است و تغییر و تحولات متعددی که در ادوار مختلف تاریخ؛ بویژه در دو دهه اخیر در ساختارهای اقتصادی - اجتماعی جوامع صورت گرفته، در این وضع تغییری به وجود نیاورده است. هیچ دوره ای از تاریخ را نمی توان یافت که در آن اثری از رقابت و تعارض نباشد؛ به طوری که می توان گفت رقابت و تعارض امری دائمی و همیشگی مابین حکومت هاست. از این رو، تکامل شیوه های تولیدی و تغییر در ساختار سیاسی جوامع در ادوار مختلف تاریخی، صرفاً به تغییر در شکل و شیوه رقابت ها و تعارضات انجامیده است و این دگرگونی ها به هیچ وجه نتوانسته است مانع از بروز تعارض شود.

از این رو، به نظر می رسد که عنصر رقابت باید دارای علت هایی زیربنایی تر و تغییرناپذیرتر باشد تا از طریق آن بتوان تداوم رقابت در روابط بین الملل را توجیه نمود. در این راستا و برای جستجوی علل تداوم رقابت پس از جنگ سرد باید به فضای جغرافیای سیاسی جهان و خصوصیات فیزیکی و عینی آن به مثابه تنها بستری که تحولات روابط بین الملل در درون آن اتفاق می افتد، نگاه دقیق تری نمود. از این زاویه توجه به واقعیات پایدار فیزیکی فضای جغرافیای سیاسی جهان همان گونه که گفته شد، نشان می دهد که توزیع ناموزون منابع طبیعی و امکانات اکولوژیک در فضای جغرافیای سیاسی جهان زیربنای غایی تداوم رقابت در جهان در مقیاس خرد و کلان است که به تبع آن مفهوم منافع نیز در همین راستا قابل ارزیابی است. از این رو، می توان مطالعه روابط بین الملل را دانش روبنایی بررسی رقابت و ژئوپلیتیک را دانش زیربنایی تولید رقابت دانست و در این راستا بدیهی است که فضای جغرافیای سیاسی جهان به مثابه ظرف تولید ساختارهای روبنایی روابط بین الملل است.



شکل (۱) فلسفه جغرافیایی تولید رقابت



شکل (۲) رابطه خطی بین عامل جغرافیای سیاسی، رقابت و روابط بین الملل

مأخذ: لشگری، ۱۳۹۱: ۴۶

نتیجه گیری

بر اساس آنچه گفته شد، در جهان امروز تعریف رقابت برای هر حکومتی در درجه اول دستیابی به مواهب و امتیازهای ملموس جغرافیایی است و از آنجا که مصادیق این تعریف به سبب توزیع ناموزون این مواهب و امتیازات پس از جنگ سرد نیز همچنان وجود دارد؛ این مسأله سبب تداوم تعارض میان کشورها و بلوک های قدرت به عنوان واقعیتی گریزناپذیر و جبری می گردد؛ ضمن اینکه مصادیق و ساختارهای ژئوپلیتیک اتفاق افتاده پس از جنگ سرد نیز تایید کننده وجود این زیربنای جغرافیایی به مثابه عامل تداوم بخش عنصر رقابت است. از سوی دیگر، تفاوت های بنیادین و ذاتی میان دو حوزه جغرافیایی بری و بحری نیز سبب بازساخت و بازتولید عامل رقابت در طول زمان خواهد بود. به

عبارت بهتر، در این دو حوزه تفکرات متفاوتی ظهور یافته که هر کدام ارزش‌های کاملاً متمایزی را پدیدار می‌نماید. از این رو، ظهور رقابت و تعارض میان این دو حوزه کاملاً طبیعی و در عین حال پایدار است.

از سوی دیگر، در نظام بین‌الملل ثبات ژئوپلیتیک در دو صورت قابل تصور خواهد بود: ۱ - شکل‌گیری نظام سلسله‌مراتبی مطلق با دارا بودن یک قدرت محوری که به ظهور یک حکومت جهانی منجر گردد که دارای قوانین و مقررات مدون با ضمانت اجرایی باشد؛ ۲ - برقراری موازنه مطلق و همیشگی میان بلوک‌های قدرت. از آنجایی که هیچ‌کدام از موارد بالا حداقل در کوتاه مدت در ساختار ژئوپلیتیک جهانی قابل تحقق و تصور نیست، می‌توان اذعان نمود که عامل رقابت میان کشورها و قدرت‌ها به عنوان بازیگران اصلی جهان ژئوپلیتیک تداوم خواهد یافت.

منابع

- ۱ - ازغندی، علیرضا و روشندل. جلیل. (۱۳۸۸). *مسائل نظامی و استراتژیک معاصر؛ تهران: سمت.*
 - ۲ - افتخاری، علی اصغر. (۱۳۸۷). *تحلیل محیط امنیتی رویکرد جامع؛ مجموعه مقالات محیط امنیتی پیرامون ایران، به کوشش داود غرایاق زندی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.*
 - ۳ - اطاعت، جواد. (۱۳۸۵). *ژئوپلیتیک و سیاست خارجی ایران، تهران: انتخاب.*
 - ۴ - حافظ‌نیا، محمدرضا. (۱۳۸۵). *اصول و مبانی ژئوپلیتیک، مشهد: انتشارات پاپلی.*
 - ۵ - دوئرتی و فالکتراف، جیمز و رابرت. (۱۳۸۵). *نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: نشر قومس.*
 - ۶ - قوام، سید عبدالعلی. (۱۳۸۸). *روابط بین‌الملل: رویکردها و نظریه‌ها، تهران: سمت.*
 - ۷ - عزتی، عزت‌اله. (۱۳۸۴). *ژئواستراتژی، تهران: سمت، چاپ چهارم.*
 - ۸ - عزتی و بیات، عزت‌اله و محبوبه. (۱۳۸۴). *جنگ سرد و صلح سرد، تهران: قومس.*
 - ۹ - کوهن، سونل بی. (۱۳۸۷). *ژئوپلیتیک نظام جهانی، تهران: ابرار معاصر تهران.*
 - ۱۰ - لشگری، احسان. (۱۳۹۱). *تبیین نظری مفهوم مکان‌ها و مناطق استراتژیک، رساله دکتری رشته جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس، به راهنمایی دکتر محمدرضا حافظ‌نیا، تیرماه ۱۳۹۱.*
 - ۱۱ - مشیرزاده حمیرا. (۱۳۸۸). *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت.*
 - ۱۲ - می‌یر، پیتر. (۱۳۷۱). *جامعه‌شناسی جنگ و ارتش، ترجمه علیرضا ازغندی و محمد صادق مهدوی، تهران: قومس، چاپ دوم.*
 - ۱۳ - نبوی، عباس. (۱۳۸۷). *فلسفه قدرت، تهران: انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.*
- 14 - Barry, Buzzan; (1998), "change and insecurity of strategic study" and study of International politics; London: pinter.
- 15 - Carr, H, E (1964); "the twenty years crisis: 1919 - 1939", London: Macmillan
- 16 - Doyle, M (1986), Liberalism and world politics, American political science review, reprinted in mingst and snyder, eds , 2001.

- 17 - Dougherty, J and pfaltzgraff, R (1971); contending theories in international relation:, New York: Harper and Row.
- 18 - Fukuyama, F, (1992), the end of history and last man, New York: Ravager.
- 19 - Garr. Ted Robert and Monty. G and Marshall ,(2005) ; Peace and conflict 2005: A global survey of armed conflicts , self – Determinations movement , university of Maryland , col , leg park (June 2005).
- 20 - Gilpin, R, (1981), “war and change in world politics. Cambridge: Cambridge unit press.
- 21 - Griffiths, M (1999), fifty key thinkers in international relational, London and New York: Rutledge.
- 22 - Holsti, K, J) 1988); International politics; Englewood cliffs; N. J: prentice – Hall.
- 23- Kagan, Robert (2006), league of dictators, why china and Russia will continue to support autocracies, Washington post, 30 April 2006.
- 24 - Krasner, Martin (2000), “power as wealth in north – south economic relations “, In art and jervis , eds
- 25 - Maghroori, R and Ramberg, B eds (1982) , Globalism vs realism. Boulder, co: westviewpress.
- 26 - Morgenthau, H. J (1985 ;) Politics among nations: New York: Alfered knopf).
- 27-Spanier, j (1990), Games nations play, 7th.ed. Washington D.C: congressional quarterly press.
- 28 - Taliaferro, J (1999), security under anarchy: defensive realism reconsidered.
- 29 - Waltz, K, (1964); Man, the state and war. New York: Columbia universitypress
- 29 - Zakaria, F (1998), “from wealth to power: the unusal origins of America’s world role “. Princeton university press.